

در این مقاله پارادایم گفتگو و آمیزش تمدنها در فرآیند جهانی شدن، از منظری سیستمی مطالعه و بویژه شیوه‌های بهره‌گیری از دانش مدیریت در این زمینه بررسی می‌شود. ابتدا طرح پارادایم گفتگو و آمیزش بعنوان نیاز و واقعیتی تاریخی در عصر حاضر شناسایی و سپس با تشریح و تحلیل پدیده جدید جهانی شدن، اهمیت و جایگاه گفتگو و آمیزش را در این روند تازه تاریخی بر شمرده می‌شود. به این منظور، نسبت مدرنیسم در شمال با شبه مدرنیسم در جنوب و سرانجام بسامدرنیسم در بهینه جدید گیتی، سنجیده و با شناخت مدیریت پسا صنعتی بعنوان عرصه تازه دانش مدیریت، چگونگی مدیریت در گفتگو و آمیزش تمدنها تجزیه و تحلیل می‌شود. در این ارتباط، پارادایم یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده و چگونگی ترکیب و ادغام آن با پارادایم گفتگو و آمیزش تمدنها، برای کاربرد در سازمان مناسب گفتگو و آمیزش، تعریف و تشریح می‌شود. آنگاه مبحث آشوب و چگونگی مدیریت آشوب و تحوّل بعنوان مبحثی نو در مدیریت پسا صنعتی و ربط آن با موضوع گفتگو و آمیزش تمدنها، از دیدگاه سیستمهای پویا، تحلیل و تبیین می‌گردد. سپس موضوع مدیریت اطلاعات، اهمیت و جایگاه آن در گفتگو و آمیزش تمدنها، در پرتو نظریه آنتروپی، شرح و تفسیر می‌شود و در پایان، بینش و تفکر استراتژیک و کاربرد ویژگیها و مؤلفه‌های مدیریت استراتژیک در گفتگو و آمیزش تمدنها، مورد تأکید قرار می‌گیرد.

## درآمد

نمک خون فزونی می‌گیرد تا نظم یا تعادل برقرار شود. افزون بر آن تشابه، قیاس‌پذیری و همانندی سیستمها از اصول شناخته شده در دانش سایبرنتیک است.<sup>۲</sup> نیز باید افزود که سازمانها، سیستمهای انسانی، اقتصادی، اجتماعی و مدیریتی، همچون سازمانها و سیستمهای طبیعی از ویژگیهای رشد و توسعه و اوصاف حیاتی برخوردارند و به گونه معمول، نگرشهای مترتب بر سیستمهای حیاتی، می‌تواند در مطالعه و بررسی این گونه سیستمهای پویا به کار گرفته شود.<sup>۵۳</sup>

اینک بهتر می‌توان دریافت که ندای گفتگوی تمدنها، به مثابه احساس نیاز (اگر نه «واعطشا») در سیستم جهانی موجود، ضرورتی گریزناپذیر را بیان می‌دارد و البته با هشدار ساموئل هانتینگتون (استاد دانشگاه هاروارد) که آنرا در کتاب «بر خورد تمدنها و نوسازی نظم جهانی» نظریه‌پردازی کرده است<sup>۶</sup> همزاد و دوروی یک سکه‌اند؛ یکی اولیه و دیگری ثانویه (دوآل) آن است؛ و به سخن جلال‌الدین محمد مولوی:<sup>۷</sup>

شب چنین باروز اندر اعتناق  
مختلف در صورت اما اتفاق  
روز و شب ظاهر در ضد و دشمنند  
لیک هر دو یک حقیقت می‌تند

پارادایم گفتگوی تمدنها به هر دلیل و با هر انگیزه که طرح شده باشد، در عین حال و به نوبه خود، در منظری سایبرنتیکی، واقعیت تاریخی و وضع موجود جهان را بیان می‌کند. سایبرنتیک عبارت است از علم ارتباط و کنترل در ماشینها، جانداران، دستگاهها، سیستمها، فرآیندهای صنعتی، شیمیایی، زیستی، اقتصادی، اجتماعی، انسانی، مدیریتی و... و آنچه نوعی فرآیند کنترل، برنامه‌ریزی، تنظیم و خودنظم‌دهی در آن وجود داشته باشد. بر سر هم، مسائلی چون هدایت و تنظیم سیستمها، با توجه به روابط آنها با یکدیگر و همه سیستمهایی که با اصطلاح خود تنظیم کننده و خود سازمان دهنده‌اند، در حیطه علم سایبرنتیک قرار می‌گیرند.<sup>۱</sup> برای مثال، آنگاه که میزان نمک در خون بالا می‌رود، بر اساس ساز و کارهای سایبرنتیکی، احساس تشنگی دست می‌دهد، که در صورت تداوم تشنگی و نرسیدن آب، می‌تواند به فریاد «واعطشا» منجر شود و با نوشیدن، میزان نمک در خون کاهش می‌پذیرد؛ در غیر این صورت فاجعه پیش می‌آید. همچنین، چنانچه با آشامیدن بیش از اندازه، مقدار نمک کاهش یابد، در نتیجه بازخورد (فید بک) و تمایل به تناول و مصرف، مقدار

لی نندن

و نندن

جهانی:

نمک خون فزونی

سیستمی

نمک خون فزونی

سیستمی

پنیه‌زن گفتگوی تمدن‌ها تلقی کند.

به هر روی، چنان‌که پیش از این اشاره شد، چه گفتگو و چه هر گونه برخورد دیگر، ایجاب سیستم جهانی موجود است که آن را در بر توپدیده جهانی شدن بهتر توان دید.

### جهانی شدن و نوشوندگی نظم جهانی

جهانی شدن (حتی اگر جهانی کردن هم نامیده شود) واقعتی انکارناپذیر است که با آهنگی شتابان به پیش می‌رود و بر اقتصاد، سیاست، و سیمای اجتماعی و فرهنگی جهان، آثار شگرف می‌نهد. پدیده جهانی شدن، از دیدگاه کلی بعنوان ادغام بیشتر اقتصادهای ملی در اقتصاد جهانی، بسیار مورد بحث قرار گرفته است. ادغام بیشتر، اثرات زیادی بر ساختار تولید اقتصادهای ملی، نقش شرکتهای بین‌المللی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، انتخاب مصرف‌کنندگان و دیگر جنبه‌های تولید و مصرف اقتصادهای تجاری داشته است. یک ویژگی جهانی شدن اقتصاد، تغییر و تحول ژرف در طبیعت رقابت در بازار کالا و خدمات است.<sup>۱۱</sup> پدیده جهانی شدن که هسته مرکزی آن جهانی شدن اقتصاد است، همانا جهانی شدن سرمایه و سرمایه‌داری است؛ و به لحاظ ماهیت، پدیده‌ای تازه نیست؛ بلکه ویژگی بنیادین رشد و انباشت سرمایه است و جهانی شدن امری دنیالیه طبیعی بویایی این ویژگی ماهوی سرمایه در مقطع کنونی به‌شمار می‌رود. صنعت جدید، بازار جهانی را به وجود آورده، نیاز بازار پیوسته در حال افزایش بوده و موجب شده که سرمایه به سراسر کره خاکی هجوم آورد و برای رفع نیاز خود در همه جا مستقر گردد و با همه جا ارتباط فراگیر برقرار کند. به این ترتیب، سرمایه‌داری با بهره‌گیری از بازار جهانی، به تولید و مصرف همه کشورهای و ویژگی جهان‌وطنی می‌بخشد و همچون حرکت سیالات در ظروف مرتبطه به همه ظرفهای ممکن در گوشه و کنار جهان رخنه می‌کند؛ از همه اهرمهای در دسترس برای رفع موانع و گشایش گرفتگیها در مجاری حرکت خود بهره می‌گیرد؛ رنگ این سیاله نیز فرهنگهای وابسته به این ظروف را رنگین می‌کند و به خود می‌آلاید و اپیدمی‌های فرهنگی خود را می‌پراکند؛ در نتیجه، همچنان‌که صنایع قدیمی،

وانگهی، گفتگو نیز بالقوه می‌تواند جر و بحث و جدل و مجادله (پلمیک) را در خود مستتر داشته و در عین حال از نرم‌ترین و لطیف‌ترین شکل «برخورد» برخوردار باشد. از این رو «گفتگوی تمدن‌ها»، بخشی از طیف وسیع «برخورد تمدن‌ها» را نمایندگی خواهد کرد و این گفتگو نیز به نوبه خود به ایجاد و برقراری نظم مطلوب و همانا «نوسازی نظم جهانی» و آمیزش تمدن‌ها چشم دارد.

بدین سان پارادایم «گفتگوی تمدن‌ها» همانا تلطیف عارفانه «برخورد تمدن‌ها» و نوسازی نظم جهانی است که با برخورداری از تشریف موضع، آب بر آتش تواند پاشید و بعنوان تمدن گفتگوگر، چه بسا، برتری خود را بر مدعی ستیزه و برخورد، محفوظ خواهد داشت؛ اگر (و شاید فقط اگر) بتواند با خردگرایی و بهره‌گیری از ابزارهای مدیریت علمی، در صحنه کارزار جهانی علم‌زند و رندانه و حکیمانه در عرصه جهانی شدن قد بر فرازد.

به دیگر سخن، نیاز به نظریه‌پردازیهای خلاق و پویا در باب پارادایم گفتگوی تمدن‌ها بسیار محسوس و آشکار است و این نکته‌ای است که هم کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد<sup>۱۲</sup> و هم بسیاری از اهل نظر بر آن تأکید و توصیه داشته‌اند.<sup>۱۳</sup>

این نوشتار دعوی نظریه‌پردازی ندارد؛ بلکه بر نگرستن به موضوع مهم مدیریت در گفتگو و آمیزش تمدن‌ها از دیدگاه سیستمی اهتمام دارد؛ باشد که چنین رویکردی را در هیافتهای نظری گفتگوی تمدن‌ها و نوشوندگی نظم جهانی یادآور شود. نیز، در هر گونه کار نظری و عملی پیرامون پارادایم گفتگوی تمدن‌ها، دشواریهای ویژه‌ای را که با این موضوع مرتبط است از نظر دور توان داشت. از سخن (چه بسا فروتنانه) منادی گفتگوی تمدن‌ها می‌توان شنود که «ممکن است این سیر، سرانجامی جز سرگشتگی و واماندگی نداشته باشد یا به نتیجه‌ای وهم‌آلود برسد، ولی مگر در تجربه بلند و فاخر فکری و اجتماعی بشر، سرگشتگیها و وهم‌انگاریها نیز نقش راهگشا نداشته‌اند؟». <sup>۱۴</sup> شاید رویدادهای تأسف بار یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی و پیامدها و حوادث پس از آن هم، به نوبه خود، بر سرگشتگیها و وهم‌انگاریها افزوده یا آن را محقق نموده و آقای هانتینگتون نیز احیاناً بتواند (هر چند ناشیانه و از دیدگاه تنگ‌صلیبی) آنرا

○ پارادایم گفتگوی تمدن‌ها به هر دلیل و با هر انگیزه که طرح شده باشد، در عین حال و به نوبه خود، در منظری سایبرنتیکی، واقعیت تاریخی و وضع موجود جهان را بیان می‌کند.

ملی و سنتی را از میان می‌برد و به زوال می‌کشاند، عناصر فرهنگیها و سنتها را نیز به چالش، تعامل و تقابل فرا می‌خواند. بدین سان نه تنها در مورد تولیدات مادی، بلکه در مورد فرآورده‌های معنوی، دستاوردهای فکری و فرهنگی ملتها نیز واقعه مشابهی روی می‌دهد و همپای صنعت و تولیدات جهانی، «معنویت»، فرهنگ، ادبیات و رفتار جهانی پدید می‌آید.

بنابر این، از ویژگیهای جهانی شدن سرمایه، چیرگی سیستم اقتصادی سرمایه‌داری بر فضای سیاره زمین است و توسعه فضایی-مکانی شالوده این چیرگی را تشکیل می‌دهد. پیش از آن، اقتصاد جهانی یک اقتصاد ساده بین‌المللی بود. این اقتصاد که بر پایه احترام به حاکمیت‌های ملی و دولتی استوار بود، بخشهای مستقل یک کل را که هنوز یکپارچه نشده بود، با جریانه‌های مبادله، سرمایه‌گذاری و اعتبار به هم مربوط می‌ساخت. در چنین وضعی، سرمایه‌گاه از یک ملیت و هویت ملی برخوردار بود. حتی بازار نیز بدان جهت اساساً ملی بود که خود محصول یا فرآورده‌ای با هویت ملی داشت. از این رو فضای اقتصاد، فضای سیاست و فضای فرهنگ، فضای دولت-ملت بود و در چنبره عواطف ملی گرایش به انطباق نشان می‌داد. ولی در روند جاری جهانی شدن، در مرحله پسا فور دیستی، برخلاف دوران فور دیستی، نه تنها عدم تمرکز، بلکه پراکندگی خودکار در فضای یکسره دور از سرچشمه‌های جغرافیایی بنگاه، غیر سرزمینی شدن بنگاه در چرخه تولید و سرانجام سازماندهی جدید تولید را پدید می‌آورد. افزون بر آن، در برابر بازارهای اشیاع شده، بنگاه به تخصصی شدن در زمینه فرآورده‌های با ارزش افزوده بالا گرایش دارد و در عین حال بازارهای سنتی را ترک می‌کند و در مناطق دارای مزیت‌های نسبی مستقر می‌شود. به هر روی، بنگاه برای بهره‌گیری از مزیت‌های نسبی، غیر سرزمینی و غیر بومی می‌شود. در نتیجه این فرآیند غیر ملی شدن، در فرادست، برای قابل فروش بودن در مقیاس جهانی است که در واقع، در جهت خودبخود جهانی بودن و خودبخود ساخته شدن در جهان (نه در چارچوب یک ملت یا یک ملیت)، پیشروی می‌شود. از این رو، محصول و تولید، توأم با روند کاری است که در شمار زیادی از

کشورها انجام می‌گیرد. در این فراگرد، یک محصول، برای مثال یک هواپیما، مجموعه‌ای از عناصر ترکیب شونده فنی با سرچشمه‌های ملی بسیار گوناگون را در بر می‌گیرد که تمیز و تشخیص سهم ویژه هر ملت در آن دشوار است و نیز شناسایی ملیت نیروی کار و ارزش افزوده متصّف به آن، در کالا ناممکن است. بدین سان، تولید کالاها برای بازار جهانی، می‌تواند در هر نقطه از جهان صورت گیرد. این تجدید سازمان تولید سنتی بر پایه دگرگونیهای بزرگ فنی، از تباطلی، ترابری، بویژه در قلمروهای بسیار دور، امکان‌پذیر شده است. بنابر این در شرایط پسا فور دیسم که به سرعت رو به گسترش است، سرمایه و نیروی کاری که در بهینه جهان به کار گرفته شده‌اند و از حیث وظایف و شرایط بسیار متفاوتند، به لحاظ مکانی-سرزمینی فاقد پیوستگی بومی و سنتی خواهند بود. نباید از نظر دور داشت که دوران گذار از فور دیسم به پسا فور دیسم، همراه با ویران‌سازی ساختارها در سراسر جهان است. به همین علت است که آبه‌پیر، کشیش فرانسوی، در بهار ۱۹۹۴ در توصیف این عارضه‌ها، اعلام کرد که تنها اروپای ثروتمند، چهل میلیون فقیر دارد. البته به این رقم باید سه میلیون بی‌سریانه و هجده میلیون بیکار را نیز افزود.<sup>۱۲</sup> آشکارا می‌توان دید که این دوران گذار و دگرگونیهای مربوط به روند جهانی شدن، ناآرامیها و تنشهای روانی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی سخت و دگرگون‌ساز به همراه خواهد داشت که مدیریت ویژه خود را می‌طلبد؛ از این رو، مدیریت تحول و حتی مدیریت بحران، هر آینه نقشی بنیادی تر بازی می‌کند.

فرآیند جهانی شدن، در مدتی بیش از پنجاه سال، همواره و پیوسته با تشدید مبادلات و ارتباطات در ابعاد گوناگون، به مرحله تازه‌ای رسیده است. آیا باید از این واقعیت چنین نتیجه گرفت که برنامه‌های همه‌جوامع، به حکم وابستگی متقابل باید بر پایه یک معیار از عقلانیت حاکم بر توسعه جهانی سرمایه‌داری پیروی کنند؟ برای ممکن شدن بررسی بیشتر درباره چنین پرسشی باید بار دیگر توجه کرد که سرمایه‌داری همواره سیستمی جهانی بوده است. به این ترتیب، روند انباشت سرمایه که پویایی بر آن فرمانرواست، ناگزیر موجب

○ نیماز به نظریه پردازیهای خلاق و پویا در باب پارادایم گفتگوی تمدن‌ها بسیار محسوس و آشکار است و این نکته‌ای است که هم کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد و هم بسیاری از اهل نظر بر آن تأکید و توصیه داشته‌اند.

ساختاری، با کنترل و هدایت داهیان، می‌توان بهره‌برداری بهین‌کرد و در تمدن تازه‌ای که در فرآیند جهانی شدن، بعنوان تمدن جهانی بر خواهد آمد، سهم خویش را نگاه داشت.

در آستانه هزاره سوم و در سده جدید، با مجموع دگرگونی‌های علمی، فنی، اقتصادی، اجتماعی و ژئوپولیتیکی، فهرست دراز و شگفت‌انگیزی از پیشرفتهای چشمگیر در زمینه ارتباطات، اطلاعات، تکنولوژیهای تولید، سازماندهی کار و دستگاه اداری به ثبت رسیده است. در یرتو چنین پیشرفت شگرفی در نیروهای تولیدی، شیوه‌های پیچیده‌تری در تقسیم کار بین‌المللی و سازماندهی بفرنج تولید، تجاری شدن، پژوهش و اطلاعات پدید آمده است. این رویدادها در بافتی به هم پیوسته و به هم بسته، شالوده‌جریان جهانی‌کننده معاصر را شکل می‌دهد که گرایش آن ایجاد پدیده‌ای یکپارچه، یگانه و منسجم در عرصه‌های علمی، فنی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. جهانی شدن معاصر، یکسره زیر سیطره نیروها و کشورهای بزرگ سرمایه‌داری شکل می‌گیرد و این امر به نوبه خود، مسئله جهانی شدن را بسیار تضادانگیز و کشمکش‌آمیز ساخته است. از یک سو، پیشرفتهای علمی و فنی، امکانات گذار به مراحل جدید پیشرفت و توسعه را که قادر به حل مشکلات بشریت است، فراهم می‌آورد و از سوی دیگر، بر دامنه نابرابریها و قطب‌بندیها می‌افزاید و تخریب طبیعت را شدت می‌بخشد. این تحول در سرمایه‌داری، مشخصه‌ای اساسی را در اقتصاد جهانی پدید آورده است که تأکید بر آن ضرورت دارد. سرمایه‌مالی در حجم نجومی است که بیشتر جنبه سوداگرانه دارد و در جستجوی بیشترین سود و سرانجام استقلال، با شتابی سرسام‌آور در گردش است و بیش از پیش بیرون از حیطه کنترل دولتها و حتی مؤسسه‌های فراملی از عملکرد تولیدی فاصله می‌گیرد و به دنبال بیشترین سودآوری و امنیت است.

در چنین شرایطی، نباید نتیجه گرفت که جهان قطبی‌پرتضاد، کشمکش‌آمیز و درگیر تحولات جهانی شدن، تنها چیزهای زیان‌آور و تهاجمات پر مخاطره به دیگران و بویژه جنوب ارائه می‌کند.

قطب‌بندی (بولاریزاسیون) جهانی یا به سخن دیگر، بروز اختلاف پتانسیل بین مراکز و پیرامون و بطور اخص بین شمال و جنوب شده است. به این علت، قطب‌بندی در سرمایه‌داری یک روند جهانی است. شناخت این جنبه اساسی سرمایه‌داری به‌واقع موجود، چه در زمینه تحلیل نظری سیستم و نظریه‌پردازیهای مربوط به آن، چه در زمینه تعریف کنش و در عرصه عمل و تصمیم‌گیری، آشکارا به نتیجه‌گیریهای منطقی می‌انجامد؛ زیرا همه چیز تابع منطق قطب‌بندی جهانی می‌شود: مبارزات اجتماعی و تحولات فرهنگی و انسانی در عرصه‌های محلی یا کشمکش دولت‌های مرکزی (شمال) و کیفیت لایه‌بندی در کشورهای پیرامونی (جنوب). این مرحله از جهانی شدن، یعنی جهانی شدن تازه که به تعبیری سه قطبی بودن بی‌سابقه (میان ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ژاپن) توصیف شده است، نه تنها باعث افزایش مبادلات تجاری بین مراکز (شمال) شده است، بلکه بویژه نفوذ متقابل سرمایه‌ها را آشکار می‌کند. سرمایه که تا آن زمان بیشتر ملی بود، گرایش به از دست دادن این کیفیت پیدا کرده و سرمایه حاکم بر جهان با شتابی بی‌سابقه در راه جهانی شدن پیش می‌رود. به هر روی، نفوذ متقابل سه قطب، بدان معنی نیست که کشورهای پیرامونی نادیده انگاشته شوند.<sup>۱۲</sup> هر چند پتانسیل اصلی حرکت سرمایه ناشی از سه قطب یاد شده است و اختلاف پتانسیل اصلی در جریان حرکت سرمایه از آنجا شکل می‌گیرد ولی در نگرش سیستمی، نباید از نظر دور داشت که این اختلاف پتانسیل می‌بایست سرانجام بتواند جریان حرکت سرمایه را به پتانسیل پایین‌تر (ارتباط منبع و چاه) سرازیر گرداند. با توجه به سازوکار، پویایی و ماهیت تهاجمی سرمایه، می‌توان دید که اگر جنوب چه به صورت منفعل (بی‌هرگونه مقاومت) و چه به صورت یک مقاومت شدید ساختاری و غیرمنطقی خود را در مسیر این حرکت سیل‌آسا قرار دهد، در هر دو صورت با آسیب و تخریب روبه‌رو خواهد بود؛ در حالی که با بهره‌گیری از مدیریت علمی و خردمندانه، توجه به شرایط پسامدرنیستی و شرایط پسا صنعتی و ایجاد بسترهای مناسب و امکان‌پذیر برای گفت‌وگو و گفتگو، تنظیم و تعدیل مقاومتها، بویژه مقاومت‌های

○ جهانی شدن (حتی اگر جهانی کردن هم نامیده شود) واقعیتی انکارناپذیر است که با آهنگی شتابان به پیش می‌رود و بر اقتصاد، سیاست، و سیمای اجتماعی و فرهنگی جهان، آثار شگرف می‌نهد.



ابزارهای گفتگو در منظری هرمنوتیکی بسیار لازم به نظر می‌رسد.<sup>۱۶</sup>

### از شبه مدرنیسم تا پسامدرنیسم

تمدن نیز مانند هر پدیده دیگر، چرخه عمر و حیات دارد و دوران رشد، اوج، افول، زوال و سرانجام میرایی را می‌گذراند. بر همین اساس، در خلال جنگ جهانی اول، اسوالد شپنگلر، در کتاب مشهور خود با عنوان انحطاط غرب، اعلام کرد که تمدن غربی و ارزش‌های مسلط بر آن به پایان خود نزدیک می‌شود. قیود و سنت‌هایی که جامعه را برپا داشته، در حال فروپاشی و رشته‌های پیوند دهنده زندگی و همراه با آن یگانگی اندیشه و فرهنگ در حال گسستن است. به گفته او، غرب نیز همچون هر تمدن دیگری که از چرخه‌ای طبیعی می‌گذرد، ناگزیر از خزان (تاکون ویرانگر) «روشنگری» یا «روشن‌اندیشی» به زمستان فردگرایی و پوچ‌باوری گذر کرده است. نزدیک به چهار دهه بعد، رایت میلز اعلام کرد که «ما در پایان دورانی هستیم که مدرن نامیده می‌شود». در پی آن «دوران پسامدرن فرامی‌رسد». در این دوران همه چشم‌اندازهای تاریخی‌ای که مشخصه «فرهنگ غربی» بوده، بی‌اعتبار شده است. میلز باور داشت که در حقیقت بسیاری از اهداف اصلی عصر روشنگری تحقق یافته است: «عقلانی ساختن» سازمان سیاسی و اجتماعی؛ پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی که حتی برای بیشتر رؤیایر دازان خوشبین دوران روشنگری نیز تصور شدنی نبوده است؛ گسترش آموزش همگانی در جوامع پیشرفته غربی؛ و مانند این‌ها. اما این پیشرفت‌ها اثر ناچیزی بر افزایش «عقلانیت ماهوی» انسانها داشته است؛ اگر هم اثری داشته، «عقلانی کردن» دیوان‌سالاری و تکنولوژی مدرن آزادی انسان را اعتلا نداده، بلکه محدود کرده است. این عوامل حتی ریشه بسیاری از نابسامانی‌های دور از انتظار بوده است. پیامد دهشتناک ناهماهنگی «عقلانیت» و آزادی، پیدایی انسان‌های از خود بیگانه یا «آدم‌واره‌های شادمان» است که خود را با شریطی که بر آنها مسلط است و هیچ کنترلی بر آن ندارند، یا احساس می‌کنند ندارند، یعنی سازمان‌های غول‌پیکر و نیروهای بسیار نیرومند، تطبیق

به‌سختی دیگر، این برداشت درست نیست که بهترین راه‌حل، منزوی شدن و بستن درها و پنجره‌ها از واهمه آیدمی‌هاست؛ جهان امروز فرصت‌های مناسبی نیز برای توسعه فراهم می‌آورد. روشن است که سودجستن از این فرصت‌ها و به اجرا درآوردن طرح‌های ملی و بهره‌گیری از آن بر پایه منافع و مصالح ملی، نیازمند گسترده‌ترین تفاهم‌ها و اراده لازم برای تحقق بخشیدن به آنهاست که گفت‌وگو و تفاهم را به گونه بارز می‌طلبد و چه بهتر که ابتکار عمل در این زمینه و پیشبرد این گفتگوها را جنوب در دست داشته باشد و از مزایای آن برخوردار شود. بی‌گمان روند جهانی شدن برگشت‌ناپذیر است و در این میان، وفاق ملی، یکپارچگی منطقه‌ای و داشتن روابط متنوع با جهان (بویژه با درک مرحله پسامدرنیستی)، عوامل مناسب برای دمیدن حیات به طرح‌ها و برنامه‌ها و تصمیم‌سازیهاست و بایه مهم حق تعیین سرنوشت و حاکمیت در جهان به هم بسته و پیوسته امروز را تشکیل می‌دهد. همچنین، باید این واقعیت را همواره در نظر داشت که جهان کنونی به‌سوی روابط متقابل تنگاتنگ ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی پیش می‌رود<sup>۱۷</sup> و بی‌گفتگو و تفاهم در همه این سطوح، امکان کامیابی متصور نیست.

بدین‌سان، نه تنها گفتگوی تمدن‌ها در چارچوب روابط کشورهای پیشرفته و در حال توسعه، بلکه در میان کشورهای در حال توسعه و بویژه در سطح ملی و داخلی کشورها نیز باید مورد توجه قرار گیرد. این بدان معناست که فعالیت گسترده‌ای در زمینه تجزیه و تحلیل نقدانه و شناخت علمی تمدن خودی برای درک بهتر خود و دیگران، و همچنین نقد و شناخت تمدن دیگران برای درک بهتر دیگران و خود ضرورت دارد. باید تمدن خود و دیگران را نه تنها با معیارهای خود، بلکه با معیارهای دیگران نیز شناخت و به بررسی و نقد و معرفی آن پرداخت. به سخن جیانی واتیمو که درباره حقیقت هرمنوتیک کار کرده است: هر چیزی که ما تجربه می‌کنیم نه بیشتر از یک تأویل و نه کمتر از آن است؛ چیزهای جهان همواره در قالب ارزش‌های ذهنی خود ما تأویل می‌شوند و این گونه است که یگانه جهانی که می‌توان شناخت جهان تفاوت‌ها، یعنی جهان تأویل‌ها است.<sup>۱۸</sup> در این ارتباط، بهره‌گیری از

○ دوران گذار و دگرگونیهای مربوط به روند جهانی شدن، ناآرامیها و تنشهای روانی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی سخت و دگرگون‌ساز به همراه خواهد داشت که مدیریت ویژه خود را می‌طلبد؛ از این رو، مدیریت تحول و حتی مدیریت بحران، هر آینه نقشی بنیادی تر بازی می‌کند.

می دهند؛ مردمانی که می توان پذیرفت دیگر اصراری بر آزادی یا علاقه‌ای به خرد ندارند.<sup>۱۷</sup>

پسامدرنیسم بر آن است که کثرت فرهنگی چاره‌ناپذیر است. البته مسلم است که فرهنگ به معنای آداب و رسوم، همواره می تواند نشان نوعی هویت باشد؛ از این حیث چه برای جوامعی که موانع ملموس کامرانی را پشت سر گذاشته‌اند و چه برای جوامعی که درگیر آنند، می تواند به کار آید.

از یک دیدگاه جامعه‌شناختی، حق با پسامدرنیسم است. وحدت نگرش، وحدت روش و جهان‌گرایی که مدرنیته مطرح می کرد و مدرنیسم به دفاع از ضرورت آن می پرداخت، تا اندازه‌ای پرداخت نشده و ناشی از دوران ناپختگی خردگرایی بود. نوعی ساده‌انگاری بود که گمان رود روشنفکران اروپایی (یا دنباله‌روان غیر اروپایی آنان) می توانند نسخه‌ی واحدی که همان الگوی رشد غرب باشد، برای همه جوامع جهان سوم بپیچند. امروز این نکته پذیرفته شده است که نمی توان، برای مثال، در مورد الجزایر، هند یا افغانستان، هنجارها یا راهکارهای مشابه برای توسعه عرضه کرد. حتی دستورالعمل‌های یکسان در بستر فرهنگ‌های خاص، رنگ و رویی متفاوت به خود می گیرند و بنابراین اگر چنین نباشند، ممکن است نتیجه‌ای مخالف منظور به دست آید.<sup>۱۸</sup>

گرچه اصطلاح پسامدرنیسم دارای معانی گوناگون و حتی متضاد است، ولی آرای انتقادی پسامدرنیست‌ها در خور توجه جدی است و در پرتو نگرش مدرنیستی، به درک بهتری از آن می توان نایل آمد. مدرنیسم نگرش ترکیبی و منسجمی است از علم و جامعه که به تدریج از بستر تحولات اروپا در دو سده گذشته پدید آمده است؛ نگرشی کلی است که علم را تا حد قوانین تکنولوژیک یا مکانیکی عام تقلیل می دهد و پیشرفت اجتماعی را تنها به رشد کمی تولید و تکنولوژی محدود می کند. از این لحاظ، نگرش مدرنیستی، نگرشی ایدئولوژیک نیست، زیرا برداشت کلی و مکانیکی از علم و برداشت یکسره کمی و تکنولوژیک از پیشرفت اجتماعی می تواند در چارچوب‌های متضاد ایدئولوژیک دنبال شود. بی گمان، باورها و مسایل ایدئولوژیک اهمیت بسیار دارد، اما نظریه‌ها و سیاست‌های متضاد و ایدئولوژیک به حکم منطق

می تواند در چارچوب مفهوم و چشم‌انداز همان مدرنیسم اروپایی ارائه شود (و در عمل نیز چنین بوده است). یک جنبه از مدرنیسم اروپایی (به معنای وسیع آن) که برای این بررسی بیشترین اهمیت را دارد، کاربرد نسنجیده و غیر انتقادی نظریه‌ها، روش‌ها، فنون و آرمان‌های برگرفته از تجربه کشورهای پیشرفته است که سیاستمداران، روزنامه‌نگاران و دیگر اندیشمندان اروپایی (و آمریکایی) در بررسی‌ها و گزارش‌های خود در مورد کشورهای که جهان سوم نامیده می شوند، به کار می بندند. این سگه دورو دارد: نخست، نگرش جهانشمول و مکانیکی نسبت به علوم جدید، به خودی خود مناقات دارد با جستجوی ویژگی‌های اجتماعی و تاریخی کشورهای در حال توسعه که با یاری روش‌های علمی می تواند به تحلیل ثمربخش مسایل و ارائه راه‌حل‌های مناسب بینجامد. دوم، نادیده انگاشتن ارزش‌ها، فنون، نهادها و زمینه‌های تاریخی جوامع در حال توسعه پدید آورنده نتایجی نامربوط است. مانند آزمونه‌های آزمایشگاهی که بر پایه فرضیات نادرست انجام گرفته باشند. باید بر این نکته تأکید ورزید که ریشه‌های مشکل در باور داشتن ضمنی به همگونی تجربه‌های اجتماعی در همه جا و جهانشمول بودن قوانین اجتماعی نهفته است (هرچند خود این برخلاف روح اندیشه‌های بنیانگذاران علم و جامعه مدرن است)؛ باوری که در کشورهای پیشرفته نیز مشکلاتی به بار آورده است. این واقعیت، بنیان شبه مدرنیسم را تشکیل می دهد. در حقیقت، بسیاری از روشنفکران و رهبران سیاسی جهان سوم، داوطلبانه اسیر برداشتی سطحی از مدرنیسم اروپایی، یعنی شبه مدرنیسم، شده‌اند. چنان که گفته شد، مدرنیسم، محصول تحولاتی خاص در کشورهای پیشرفته است و در متن خود آن جوامع نیز قابل نقد و انتقاد است؛ اما شبه مدرنیسم جهان سوم برآمده از این محصول است؛ ویژگی بارز مردان و زنان در این جوامع - گذشته از مرزهای صوری ایدئولوژیک - این است که با آنکه اندیشه و آرمان‌های اجتماعیشان با فرهنگ و تاریخ جوامع آنها بیگانه است، برخلاف مدرنیست‌های اروپایی، کمتر از اندیشه‌ها، ارزش‌ها و فنون اروپایی شناخت واقعی دارند. بدین سان، شبه مدرنیسم جهان سوم، بی توجهی مدرنیست‌های

○ نباید نتیجه گرفت که جهان قطبی پرتضاد، کشمکش آمیز و درگیر تحولات جهانی شدن، تنها چیزهای زیان‌آور و تهاجمات پر مخاطره به دیگران و بویژه جنوب ارائه می کند. به سخن دیگر، این برداشت درست نیست که بهترین راه حل، منزوی شدن و بستن درها و پنجره‌ها از اهمیت اپیدمی‌هاست؛ جهان امروز فرصت‌های مناسبی نیز برای توسعه فراهم می آورد.

ارویایی به ویژگیهای جهان سوم را با ناآگاهی خود جهان سومی ها از تحولات علمی و اجتماعی اروپا و دامنه، حدود، الزامات و چگونگی پیدایش آن در خود جمع دارد. از این روست که ماشین ها و تکنولوژی جدید (که آن را بیشتر با علوم جدید یکی می انگارند) در مان قطعی دردها و قادر به هر معجزه ای دانسته می شود که به محض خریداری و نصب می تواند همه مشکلات اجتماعی-اقتصادی را یکسره حل کند؛ و از همین روست که ارزشهای اجتماعی و روشهای تولیدی سنتی به مثابه نهادهای ذاتی یا در حقیقت علل عقب ماندگی و سرچشمه شرمساری ملی انگاشته می شود و صنعتی شدن نه چون یک هدف که مانند شیئی پنداشته می شود و نصب یک کارخانه مدرن نه یک وسیله، که هدف غایی به شمار می آید. ۲۰۱۹

از آنچه گفته شد پیداست که این شبه مدرنیسم راه، که کم و بیش بر همه جوانب اجتماعی و اقتصادی اثر می گذارد، در تاریخ بسیاری از کشورهای جهان سوم- اگر نه همه آنها- می توان دید؛ البته با تفاوتهایی در گرایش و باشدت های متفاوت در کار برد. سالهای بسیار گذشت تا واکنش به شبه مدرنیسم در کشورهای جهان سوم بتواند در اندیشه و عمل ترکیب و انسجام یابد. ایستادگی در برابر شبه مدرنیسم بی مایه ای که سالها بر برخی کشورهای جهان سوم چیره بوده است، امروز به صورت گرایشی عمومی به سوی احیای دوباره سنتها در این کشورها شکل می گیرد. این پدیده ای گریزناپذیر است و خطاست اگر تنها ابراز دلتنگی و اشتیاق برای «تاریک اندیشی» دانسته شود. با این همه، افرات در این مورد نیز به همان اندازه خطرناک است. شبه مدرنیسمی که چنین به ناتوانی جسم و جان برخی جوامع جهان سوم انجامیده است، به هیچ رو قابل توجیه نیست. اما اندیشه پیشرفت و جامعه باز چه در عرصه روشنفکری و چه در میدان کار و زندگی از هر حیث موجه است. گذشته از آن، این اندیشه ها و فنون اروپایی نبوده که به خودی خود باعث اجتماعی این گونه کشورها را دریده است، بلکه نخست ناتوانی از شناخت و نقد این روشها در چارچوب اولیه اروپایی آنها و دوم تقلید و نه بهره گیری از آن اندیشه ها و فنونی بوده است که می توانسته به

○ بی گمان روند جهانی شدن برگشت ناپذیر است و در این میان، وفاق ملی، یکپارچگی منطقه ای و داشتن روابط متنوع با جهان (بویژه با درك مرحله پسامدرنیستی)، عوامل مناسب برای دمیدن حیات به طرحها و برنامه ها و تصمیم سازیهاست و پایه مهم حق تعیین سرنوشت و حاکمیت در جهان به هم بسته و پیوسته امروز را تشکیل می دهد. همچنین، باید این واقعیت را همواره در نظر داشت که جهان کنونی به سوی روابط متقابل تنگاتنگ ملی، منطقه ای و بین المللی پیش می رود و بی گفتگو و مفاهمه در همه این سطوح، امکان کامیابی متصور نیست.

بازسازی و ترقی اجتماعی این کشورها یاری رساند. بنابراین اگر قرار است سرانجام این دسته از کشورها به نظام اجتماعی و اقتصادی متعادلی در چارچوب فرهنگ اصیل و مترقی که از آن خودشان باشد، دست یابند، باید آمیزش واقع بینانه ای از اندیشه ها، ارزش ها و روشها و فنون مدرن (نه شبه مدرن) و سنتی (نه شبه سنتی) به موجود آید. ۲۱۰۲

به این ترتیب، برای فراهم آمدن امکان آمیزش واقع بینانه اندیشه ها، ارزش ها، روشها و فنون تازه، ناگزیر، نیاز به شناخت، نقد و گفتگو و آمیزش تمدنها به شیوه عالمانه و خردمندانه با بهره گیری از متدولوژیهای علمی و هستی شناسی علمی، فیلسوفانه و در عین حال عارفانه خواهد بود. خود این پویش و پویایی که ناگزیر مترتب بر سیر پژوهشها، فعالیت های علمی و عملی، مطالعات و مناسبات حاکم بر گفتگو و آمیزش می شود، می تواند در زودن زنگارهای شبه مدرنیستی و پالایش رسوبات شبه سنتی نیز مؤثر افتد و زمینه و ظرفیتهای توسعه را در کشورهای در حال توسعه افزایش دهد.

اکنون می توان این نظریه را نیز مطرح کرد که پسامدرنیسم هم به گونه ای فریاد «واعظشای» سایبرنتیکی سرمایه در روند سازو کار و پویایی حرکت آن در عرصه تازه جهانی شدن اقتصاد است. «سرمایه» که در سالهای گذشته، شکست شبه مدرنیسم را در تسهیل حرکت، توسعه و انباشت خود در کشورهای جهان سوم و بنابر این در بخش بزرگی از جهان دریافته و اثر منفی جهان وطنی خود دانسته است، اینک از حلقوم پسامدرنیسم فریاد بر آورده که تنوع، دگرگونی و تفاوت ها را می پذیرد و کثرت فرهنگی «چاره ناپذیر» است.

جنوب نیز که سالها از آسیبهای شبه مدرنیسم رنج برده و در عین حال، با حفظ اصالت های بومی و محلی، جذب سرمایه را برای توسعه و نجات خود «ناگزیر» دیده، در پاسخ به ندای سرمایه در شمال، پارادایم گفتگو و آمیزش تمدنهارا «مرهمی بر زخمها» یافته است. به سخن جاودانه جلال الدین محمد مولوی: ۲۲

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو

که نه معشوقش بود جوای او  
 لیک عشق عاشقان تن زه کند  
 عشق معشوقان خوش و فربه کند  
 چون در این دل برق مهر دوست جست  
 اندر آن دل دوستی می دان که هست  
 هیچ بانگ کف زدن ناید بدر  
 از یکی دست تویی دست دگر  
 تشنه می نالد که ای آب گوار  
 آب هم نالد که کو آن آب خوار  
 جذب آبست این عطش در جان ما  
 ما از آن او و او هم آن ما  
 هست هر جزوی ز عالم جفت خواه  
 راست همچون کهربا و برگ کاه  
 او همان نایفه عظیم الشانی است که پایه دانش  
 امروزی سایبر تیک را به بهترین وجه ممکن درک و  
 دریافت کرده و گفته است: ۲۴

جمله ذرات عالم در نهان  
 با تو می گویند روزان و شبان  
 ما سمیعیم و بصیریم و هوشیم  
 با شما نامحرمان ما خاموشیم  
 و هموست که می تواند سرمایه ای بس بزرگ و  
 تابناک در فرآیند گفتگو و آمیزش تمدنها باشد.  
 به هر تقدیر، به همان گونه که سیستم ایمنی یا  
 تدافعی بدن، در فرآیند پیوند اعضا، در پس زدن  
 عضو پیوندی جدیت می ورزد، سیستم تدافعی  
 جامعه نیز در واکنش به شبه مدرنیسم و برداشت  
 بیگانگی از عناصر پیوندی (بوژه به علت آمیخته  
 بودن پیوند با استبداد و استبدادی بودن پیوندها - که  
 آن نیز خود از شرایط جامعه استبدادی مایه  
 می گیرد)، عمل می کند.

همانند مراقبتهایی که گروه پزشکی برای  
 پیشگیری از پس زده شدن عضو پیوندی در بیمار از  
 آغاز تا پایان معمول می دارند، در مورد جوامع با  
 سوابق متفاوت پیشاسرمایه داری نیز ضرورت  
 می یابد و در این ارتباط، پارادایم «سیستمهای  
 یادگیرنده» در دوران مدیریت پسا صنعتی، بعنوان  
 تجلی مدیریت در دوران پسامدرنیسم مطرح  
 می شود که توجه به آن در فرآیند گفتگو و آمیزش  
 تمدنها، ظرافت و ویژگیهای خود را دارد.

## مدیریت پسا صنعتی در گفتگو و آمیزش تمدنها

بیهوده نیست که برخی پژوهشگران، گفتگوی  
 تمدنها را «مرهمی بر زخمهای عمیق تر از افزوا»<sup>۲۵</sup>  
 و «اصولی ترین راهکار دستیابی به توسعه پایدار  
 انسانی» دانسته اند.<sup>۲۶</sup>

برای نخستین بار، دانیل بل، جامعه شناس  
 آمریکایی، در سال ۱۹۷۳، تحولات تازه را  
 «پسا صنعتی» نامید و اصطلاح جوامع پسا صنعتی را  
 به کار برد و آن را چنین توصیف کرد که برخلاف  
 جوامع صنعتی که در تولید بر کنترل کار تأکید  
 می ورزند، جوامع پسا صنعتی به پردازش دانش و  
 به کارگیری اطلاعات نظر دارند و بر پایه تقاضا  
 برای اطلاعات و فراوری و توزیع آن، طراحی و  
 برنامه ریزی می شوند. برخی نیز بحران جهان  
 کنونی را ناشی از این گذار تنش آلود می دانند. به  
 این ترتیب، در دوران پسامدرنیسم، سازمانهای  
 پسا صنعتی با پیچیدگی، عدم اطمینان، تنوع و تکثر،  
 رنگ باختن مرزهای سازمانی، مهارتهای متکی بر  
 دانش، یادگیری و تأکید بر گرایشهای جهانی  
 روبه رو هستند که ویژگیهای خود را در مدیریت  
 پسا صنعتی بروز داده است.<sup>۲۷، ۲۸</sup> درک این ویژگیها  
 برای مدیریت در زمینه گفتگو و آمیزش تمدنها  
 اهمیت بسیار دارد.

برخی ویژگیهای مدیریت پسا صنعتی را که  
 وابسته به رویکرد پسا صنعتی است، می توان بدین  
 شرح برشمرد: فضای رقابتی؛ عدم تمرکز  
 سرمایه؛ احترام به ملتها؛ عدم تمرکز بین المللی؛  
 افزایش حق انتخاب؛ تکثر گرایی، تنوع، تأکید بر  
 شرایط و مختصات محلی؛ انعطاف؛ به کارگیری  
 سیستمهای اطلاعاتی؛ مدیریت بهنگام؛ اشکال و  
 شیوه های جدید سازمانی؛ سازمانهای مجازی؛  
 سلسله مراتب مسطح با ارتباطات افقی؛  
 ساز و کارهای غیر رسمی تأثیر مانند مشارکت،  
 فرهنگ، ارتباطات؛ به لحاظ فرهنگی؛ عدم  
 اطمینان، تضاد، مُدگرایی، کیفیت و مرغوبیت،  
 مشتری مداری (مردم مداری)، تنوع و ابداع، تأکید  
 بر گرایشهای جهانی و بین المللی؛ به لحاظ ماهیت  
 کار: پیچیدگی، کار گروهی، مهارتهای متکی بر  
 دانش، تأکید بر سازمانهای یادگیرنده.<sup>۳۰</sup> در

### ○ فعالیت گسترده ای

در زمینه تجزیه و تحلیل  
 نقادانه و شناخت علمی  
 تمدن خودی برای درک بهتر  
 خود و دیگران، و همچنین  
 نقد و شناخت تمدن  
 دیگران برای درک بهتر  
 دیگران و خود ضرورت  
 دارد. باید تمدن خود و  
 دیگران را نه تنها با  
 معیارهای خود، بلکه با  
 معیارهای دیگران نیز  
 شناخت و به بررسی و نقد  
 و معرفی آن پرداخت.



پسایندهای این نوشتار، عمده‌ترین موارد از گرایشهای مدیریت پسا صنعتی که می‌تواند در مدیریت گفتگو و آمیزش تمدن‌ها نقش آفرین باشد، مورد بحث و بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت.

## سازمانهای یادگیرنده در گفتگو و آمیزش تمدن‌ها

توجه جدی به پیچیدگی و پویایی سیستمهای حاکم بر کارها، برای بهبود تواناییها حائز اهمیت بسیار است و یادگیری، اصلاح و تصحیح مستمر را می‌طلبد و بیشترین یادگیری، اغلب در نتیجه کشف اشتباهات پیش می‌آید. مفهوم یادگیری سازمانی پیش از پارادایم «سازمان یادگیرنده»، توسعه یافته است و کارهای جدی پژوهشگران در این حوزه، زمینه‌ساز شکل‌گیری نظریه سازمانهای یادگیرنده بوده است. این نظریه، در پیوند با مدیریت پسا صنعتی و متعلق به دوران پسامدرنیسم است. یادگیری سازمانی، موضوعی است که در سازمانهایی که به افزایش رقابت، نوآوری و اثربخشی علاقمندند، مورد توجه روزافزون قرار گرفته است.<sup>۳۱،۳۲</sup>

بدیهی است که در فرآیند گفتگو و آمیزش تمدن‌ها، هر سه عنصر رقابت، نوآوری و اثربخشی مورد علاقه است، زیرا روند گفتگو، خود نوعی روند رقابت بین گفتگوکنندگان است. همچنین گفتگوکنندگان در فضای رقابتی و فشرده حاکم بر گفتگو، نیازمند نوآوری هستند تا بتوانند برتری خویش را محفوظ دارند، بویژه آنکه پارادایم گفتگو و آمیزش تمدن‌ها خود یک نوآوری محسوب می‌شود. گذشته از آن، بی‌گمان اثربخشی، خود چشم‌انداز اصلی را در گفتگو تشکیل می‌دهد و گفتگوی بی‌اثر همان به که انجام نگیرد؛ زیرا انتظار نهایی از گفتگو، ثمربخشی آن تواند بود. به این ترتیب برای تأمین شرایط رقابت، نوآوری و اثربخشی در گفتگوی تمدن‌ها، می‌توان به نظریه یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده در مدیریت پسا صنعتی روی آورد. نیز باید توجه داشت، چنان که پیشتر گفته شد، مدیریت پسا صنعتی در بستر پسامدرنیسم قرار دارد و از این رو پارادایم گفتگو و آمیزش تمدن‌ها پارادایم سازمانهای یادگیرنده، همزادانی هستند که از

مشربی مشترک مایه می‌گیرند.

پژوهشگران پیشگام در زمینه سازمانهای یادگیرنده، یادگیری سازمانی را بعنوان «کشف و اصلاح خطا» تعریف می‌کنند و آن را فرآیند بهبود اقدامات از راه دانش و شناخت بهتر می‌دانند. همچنین یادگیری سازمانی را بعنوان روشی تعریف می‌کنند که سازمانها ایجاد، تکمیل و سازماندهی می‌کنند تا دانش و جریانهای عادی کار در رابطه با فعالیتهایشان و در داخل فرهنگهایشان و نیز کارایی سازمان را از راه بهبود کاربرد مهارتهای گسترده نیروهایشان انطباق و توسعه دهند.<sup>۳۳،۳۴</sup>

با شکل‌گیری نظریه سازمان یادگیرنده، دیدگاههای تازه، یادگیری سازمانی را مستقیماً در بافت سازمان تعریف می‌کنند و یادگیری به گونه‌ای تعریف شده است که می‌تواند در هر سطح از تجزیه و تحلیل برای فرد، گروه یا سازمان به کار رود و یادگیری زمانی حاصل می‌گردد که از راه پردازش اطلاعات، محدوده رفتار بالقوه تغییر یابد. یادگیری سازمانی برای توصیف گونه‌های خاصی از فعالیتهایی که در سازمان جریان دارد به کار می‌رود؛ در حالی که سازمان یادگیرنده به نوع خاصی از سازمان اشاره دارد.<sup>۳۵،۳۶</sup> سازمان یادگیرنده سازمانی است که با ایجاد ساختارها و استراتژیها به افزایش یادگیری سازمانی کمک کند.<sup>۳۷</sup> افزون بر آن، سازمان یادگیرنده سازمانی است که توانایی ایجاد، کسب و انتقال دانش دارد و رفتار خود را چنان تعدیل می‌کند که بازتاب دهنده دانش و دیدگاههای تازه باشد.<sup>۳۸</sup>

در تعریفی سیستماتیک، سازمان یادگیرنده سازمانی است که با قدرت و به صورت جمعی یاد می‌گیرد و پیوسته خود را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که بتواند با هدف موفقیت مجموعه سازمانی، هر چه بهتر اطلاعات را گردآوری و مدیریت کند و به کار گیرد. نیز در بحث سازمان یادگیرنده، اصول و ویژگیهای سازمانهایی که بعنوان یک هویت جمعی یاد می‌گیرند و اقدام به فعالیت می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ در حالی که یادگیری سازمانی به چگونگی یادگیری سازمانی به معنای مهارتها و فرآیندهای فعالیت، ایجاد و بهره‌گیری از دانش اشاره دارد. در این معنی، یادگیری سازمانی تنها یک بعد (یا عنصر) از سازمان یادگیرنده است.<sup>۳۹</sup>

○ پیامد دهشتناک ناهماهنگی «عقلانیت» و آزادی، پیدایی انسان‌های از خود بیگانه یا «آدم‌واره‌های شادمان» است که خود را با شرایطی که بر آنها مسلط است و هیچ کنترلی بر آن ندارند، یا احساس می‌کنند ندارند، یعنی سازمان‌های غول‌پیکر و نیروهای بسیار نیرومند، تطبیق می‌دهند؛ مردمانی که می‌توان پذیرفت دیگر اصراری بر آزادی یا علاقه‌ای به خرد ندارند.

پژوهشگران، انواع یادگیری را در دو سطح پایین و بالا تقسیم‌بندی می‌کنند. یادگیری سطح پایین در داخل ساختار سازمانی در پرتو مجموعه‌ای از قواعد روی می‌دهد و به توسعه روابط پایه‌ای میان رفتارها و نتایج می‌انجامد. اما این امر اغلب در دوره کوتاهی اتفاق می‌افتد و تنها بخشی از آنچه را سازمان به انجام می‌رساند، تحت تأثیر قرار می‌دهد. یادگیری سازمانی، نتیجه تکرار و شامل ایجاد رابطه بین رفتارها و نتایج مربوط به آنها دانسته می‌شود و در روال عادی، بیشتر در یافتن سازمانی اتفاق می‌افتد که به خوبی درک شده و بخش مدیریت به توانایی خود در کنترل موقعیتها باور داشته باشد. یادگیری سطح پایین یادگیری تک حلقه‌ای نامیده می‌شود؛ یادگیری تک حلقه‌ای فرایندی است که جنبه‌های اصلی و کلیدی نظریه‌های حاکم یا مجموعه قواعد سازمان را حفظ و خود را به تعیین و اصلاح خطاها در درون این سیستم مفروض از قواعد محدود می‌کند. ۴۳،۴۴

از سوی دیگر، هدف یادگیری سطح بالا، تنظیم قواعد و هنجارهای کلی به جای فعالیتها و رفتارهای ویژه است. روابطی که در نتیجه یادگیری سطح بالا ایجاد می‌شود، اثرات بلندمدت بر سازمان بعنوان یک کل دارد. این گونه از یادگیری با استفاده از کاوش خلاق و توسعه مهارت و بینش روی می‌دهد. بنابراین یادگیری سطح بالا، بیش از یادگیری سطح پایین از فرآیند شناختی برخوردار است. این نوع یادگیری، بیشتر بعنوان یادگیری دو حلقه‌ای شناخته می‌شود. یادگیری دو حلقه‌ای زمانی روی می‌دهد که سازمان، خطاها را کشف و اصلاح می‌کند و هنجارها، روشها، سیاستها و هدفهای موجود را زیر سؤال می‌برد و به تعدیل و اصلاح آنها می‌پردازد. نوع سوم از یادگیری با عنوان ثانویه یا سه حلقه‌ای نیز معرفی می‌شود و مربوط به زمانی است که سازمانها بیاموزند چگونه یاد بگیرند. به عبارت دیگر، یادگیری سه حلقه‌ای به چگونگی یادگیری یادگیرهای دو حلقه‌ای و تک حلقه‌ای مربوط می‌شود. ۴۵،۴۷

بر خورداری از قدرت نوآوری و همسویی با تغییرات شگرفی که در فرآیند جهانی شدن رخ می‌دهد، شرط بقای هر سازمان و بویژه سازمان گفتگو و آمیزش تمدنها است. یکی از منابع بزرگ

این قدرت، بهره‌مندی از یادگیری سازمانی و به کارگیری پارادایم سازمان یادگیرنده است که از این رهگذر بتوان برای ایجاد، کسب و انتقال دانش لازم و نیز تعبیه بازخور (فیدبک‌ها) به منظور تعدیل رفتار بهره‌جست. یادگیری در چنین سازمانی و بر سرهم در هر نوع سیستم اجتماعی نمی‌تواند بر پایه آزمايش و خطا صورت پذیرد زیرا هرگونه خطا می‌تواند به بهای حیات سیستم تمام شود. در این راستا، می‌توان از مدل‌سازی برای سنجش کارایی و کارآمدی یک پندار، یا اندیشه و طرح و انگاره جدید، پیش از اجرا یا استقرار آن بهره‌جست. به این منظور، پویایی سیستمی با تأمین امکان مدل‌سازی برای پیش‌بینی آینده و در نتیجه مصون ماندن از عواقب خطاهای احتمالی، در یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده، به کار می‌آید.

آنچه درباره کاربرد پویایی سیستمی در مدل‌سازی برای یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده گفته شد، در عمل زیر عنوان «مدل‌سازی برای یادگیری» شناخته می‌شود و از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی وارد حوزه سازمان و مدیریت شده است و بر چگونگی استفاده از مدل‌سازی در افزایش یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده، متمرکز است. یکی از کاربردهای این رویکرد، ارزش‌دهی به تصمیمهای گروهی است که بر پایه آن، استخراج و بازنمایی دانش گروههای خبره به بهترین نحو صورت می‌گیرد. این رهیافت به چگونگی دستیابی به مؤثرترین منابع اطلاعات برای مدل‌سازی که همان ذهن خبرگان و افراد کلیدی در سیستم است، می‌پردازد.

مدلهای پویایی سیستم، بیشتر با بهره‌گیری از جریانهای چندگانه اطلاعات، مشتمل بر داده‌های کمی، سوابق مکتوب و اطلاعات موجود در مدل‌های ذهنی افراد و گروهها، ایجاد می‌شود. با توجه به اینکه منابع اطلاعات کیفی در همه مراحل فرایند مدل‌سازی مهم تشخیص داده شده است، باید مراقبت کرد که بتوان به بهترین نحو ممکن، دانش را از گروههای خبره و متخصص گردآوری و بازنمایی کرد. مدلسازان پویایی سیستم، بر جریانهای چندگانه و متنوع اطلاعات برای خلق و تنظیم ساختار مدل متکی هستند. چنین جریانهایی

○ شبه مدرنیسم جهان سوم، بی‌توجهی مدرنیست‌های اروپایی به ویژگیهای جهان سوم را با ناآگاهی خود جهان سومی‌ها از تحولات علمی و اجتماعی اروپا و دامنه، حدود، الزامات و چگونگی پیدایش آن در خود جمع دارد.

○ شبه مدرنیسم را، که کم و بیش بر همه جوانب اجتماعی و اقتصادی اثر می‌گذارد، در تاریخ بسیاری از کشورهای جهان سوم - اگر نه همه آنها - می‌توان دید؛ البته با تفاوت‌هایی در گرایش و با شدت‌های متفاوت در کاربرد.

در بردارنده داده‌های کمی، سوابق نوشتاری و اطلاعات موجود در مدل‌های ذهنی افراد مؤثر در سیستم است. فنون مربوط به استخراج اطلاعات درست از این مدل‌های ذهنی، بیشتر غیررسمی و بسیار شهودی است. دستیابی به موثرترین منبع اطلاعات برای مدل‌سازی که همان ذهن خبرگان و افراد کلیدی در سیستم است، بیشتر یک هنر محسوب می‌شود. شایان ذکر است که هنگامی که فرایند مدل‌سازی مستلزم استخراج اطلاعات از گروهی از افراد باشد، کار پیچیده‌تر خواهد بود، ولی با بهره‌گیری از روش‌های سنجیده‌ای که از سوی تحلیلگران و پژوهشگران سیستم در مولد مشابه پیشنهاد و به کار بسته شده است، می‌توان بر این گونه دشواریها چیره شد. در فرایند مدل‌سازی، مراحل گوناگون مانند مرحله مفهومی، مرحله مقدراری، مرحله تجزیه و تحلیل و ارزیابی طی می‌شود که هر مرحله مستلزم ابزارهای خاص خود است و بویژه شناخت حلقه‌های بازخورد سزاوار توجه جدی است.<sup>۴۸۵۰</sup>

هسته مرکزی در هر گونه مدل‌سازی، هدف مدل‌سازی است. از این رو باید چکیده مفهوم سازمان یادگیرنده را از نظر گذراند: سازمانهای یادگیرنده سازمانهایی هستند که در آنها افراد پیوسته تواناییهای خود را افزون می‌سازند تا به نتایج مورد نظر دست یابند؛ جایی که الگوهای جدید تفکر رشد می‌یابد، اندیشه‌های گروهی ترویج می‌شود و افراد چگونگی آموختن را با هم فرامی‌گیرند. سازمانهای یادگیرنده را به تعبیری دیگر می‌توان سازمانهای دانش‌آفرین نامید؛ سازمانهایی که در آنها خلق دانش و آگاهیهای تازه، ابتکارات و نوآوریها، کاری تخصصی و اختصاصی نیست، بلکه نوعی رفتار همگانی است؛ روشی که همه اعضای سازمان بدان عمل می‌کنند. به سخن دیگر، سازمان دانش‌آفرین، سازمانی است که هر کس در آن انسانی خلاق و دانش‌آفرین است. در این سازمان، تفکر، بحث‌های جمعی و کشف نظرها و افکار نو تشویق می‌شود و نوآوران پرورش می‌یابند.<sup>۵۱</sup> رهبران نیز در سازمانهای یادگیرنده در پی ایجاد سازمانی هستند که در بر تو آن، مردمان بتوانند پیوسته تواناییهای خود را برای شکل دادن به آینده، توسعه بخشند.<sup>۵۲</sup>

به این ترتیب، آشکار است که پارادایم گفتگو آمیزش تمدنها باید بتواند کشور را به سوی یک سازمان یادگیرنده پیش ببرد، و همین را برای دیگر کشورهای جنوب تجویز و رهبری کند؛ و سرانجام شمال را نیز به سوی یک سازمان یادگیرنده برای درک و دریافت عناصر مثبت تمدن خود هدایت نماید. بدین سان، هم در شمال و هم در جنوب سازمانهای یادگیرنده‌ای پدید خواهند آمد که در آمیزش، زایش و شکوفایی تمدن جهانی و آنچه در آینده بعنوان تمدن جهانی بر خواهد آمد، نقش لازم را بازی خواهند کرد.

(دنباله دارد)

### منابع

۱. فقیه، نظام‌الدین (۱۳۷۸)، سیستمهای کنترل، شیراز: انتشارات نوید.
۲. فقیه، نظام‌الدین (۱۳۷۸)، مبانی شبیه‌سازی سیستمها، شیراز: انتشارات نوید.
۳. فقیه، نظام‌الدین (۱۳۷۷)، «توسعه فراکتالی در سیستمهای پویا و تحول در سیستمهای سازمانمند»، فصلنامه دانش مدیریت، ۱۱ و ۳۹-۴۰، صص ۵۳۹.
4. Tracy, L. (1989), *The Living Organization*, Praeger Publishes.
5. Capra, F. (1992), "Fritjof Capra: A Physicist talks Management", *Business Ethics*, Jan.-Feb. 1992, pp. 28-30.
6. Huntington, S.P. (1997), *The Clash of Civilizations and the Remaking of world Order*, New York, Simon and Schuster.
۷. مولوی، مولانا جلال‌الدین محمد (۱۳۶۸)، دیوان مشنوی معنوی، جلد دوم، چاپ ششم، تهران، انتشارات مولی.
8. United Nations (1999), "Report of the Secretary General", A/54/546, 12 Nov., p.1.
۹. رمضانی، روح‌ا... (۱۳۸۰)، «گفتگو: نیاز به نظریه»، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ۱۶۷-۱۶۸، صص ۴-۱۱.
۱۰. خاتمی، سید محمد (۱۳۷۷)، از دنیای شهر تا شهر دنیا، چاپ ششم، تهران، نشر نی، صص ۵۶.
۱۱. کیمیجانی، اکبر و نوری، کیومرث (۱۳۷۹)، «جهانی شدن اقتصاد و اثرات آن بر کشاورزی ایران (مطالعه موردی گندم پیسته)»، اقتصاد و مدیریت، ۴۶، صص ۵۲۴.
۱۲. کیوان، وحید (۱۳۷۶)، «جهانی شدن جدید سرمایه‌داری و جهان سوم»، تهران، نشر توسعه.
۱۳. همان.

○ ایستادگی در برابر شبه مدرنیسم بی مایه‌ای که سالها بر برخی کشورهای جهان سوم چیره بوده است، امروز به صورت گرایش عمومی به سوی احیای دوباره سنتها در این کشورها شکل می‌گیرد. این پدیده‌ای گریزناپذیر است و خطاست اگر تنها ابراز دلنگی و اشتیاق برای «تاریک اندیشی» دانسته شود. با این همه، افراط در این مورد نیز به همان اندازه خطرناک است.

ganizational Learning II, London, Addison - Wesley.

34. Argyris, C. and Schon, D. A. (1988), *op.cit.*

35. Argyris, C. and Schon, D. A. (1996), *op.cit.*

36. Foil, C. M. and Lyles, M. A. (1985), "Organizational Learning", *Academy of Management Review*, 10, 4, pp. 803-813.

37. Dodgson, M. (1993), "Organizational Learning: A review of some Literature", *Organization studies*, 14,3, pp. 375-394.

38. Huber, G. P. (1991), "Organizational Learning: The Contributing Process and the Literature", *Organization Science*, 2,1. pp. 88-115.

39. Tsang, W. K. (1997), "Organizational Learning and Learning Organization", *Human Relations*, 50,1, pp. 73-89.

40. Dodgson, M. (1993), *op.cit.*

41. Garvin D. A. (1993), "Building a Learning Organization", *Harvard Business Review*, July- August, pp. 78-91.

42. Vennix, J. A. M. et al. (1994), "Model Building for Group decision Support: Issues and Alternatives in Knowledge Elicitation" In *Modelling for Learning Organization*, Edited by Morecrof, J.D. W and Sterman, J. D., New York, Oregon Productivity Press, pp. 29-49.

43. Foil, C.M. and Lyles, M.A. (1985), *op.cit.*

44. Argyris, C. and Schon, D.A. (1988), *op.cit.*

45. Foil, C. M. and Lyles, M. A. (1985), *op.cit.*

46. Argyris, C. and Schon, D. A. (1988), *op.cit.*

47. Argyris, C. and Schon, D. A. (1996), *op.cit.*

48. Vennix, J. A., et al (1994), *op.cit.*

۴۹. فقیه، نظام‌الدین (۱۳۸۲)، *سیستمهای پویا: اصول و تعیین هویت*، تهران، انتشارات سمت.

۵۰. علیلوستی، سیروس (۱۳۷۹)، *کاربرد پویایی سیستم در یادگیری سازمانی و سازمانهای یادگیرنده*، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

۵۱. الوانی، سید مهدی (۱۳۷۸)، *مدیریت عمومی*، تهران، نشر نی.

52. Senge, Peter M. (1990), "The Leader's New Work: Building Learning Organization", *Sloan Management Review*, Fall, pp. 724-749.

۱۴. همان.

۱۵. واتیمو، جیانی (۱۳۷۹)، *حقیقت هرمنوتیک در هرمنوتیک ملرن*، ترجمه بابک احمدی، مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.

۱۶. یونسی، مصطفی (۱۳۷۷)، «گفتگو و لوازم آن از منظر هرمنوتیک»، فصلنامه گفتمان، ۳، صص ۲۶۰-۲۵۱.

۱۷. میک سینر وود، ال (۱۳۷)، «دستور کار پسامدرن چیست؟» در *پسامدرنیسم در بوته نقد*، ترجمه خسرو پارسا، تهران، نشر آگه.

۱۸. مردیها، سید مرتضی، «چرا فرهنگ غرب، فرهنگی جهانی است؟»، فصلنامه گفتمان، ۳، صص ۲۳۴-۲۱۵.

۱۹. کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹)، *دولت و جامعه در ایران*، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز.

۲۰. کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۴)، *اقتصاد سیاسی ایران*، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.

۲۱. کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۹)، پیشین.

۲۲. کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۴)، پیشین.

۲۳. مولوی، مولانا جلال‌الدین محمد (۱۳۶۸)، پیشین، جلد دوم.

۲۴. همان.

۲۵. قراگوزلو، محمد (۱۳۸۰)، «گفت‌وگویی تمدنها: مرهمی بر زخمهای عمیق تر از انزوا»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۱۶۳-۱۶۴، صص ۶۸۷۵.

۲۶. زنگی آبادی، علی و نسترن، مهین (۱۳۸۰)، «گفتمان تمدنها: اصولی ترین راهکار دستیابی به توسعه پایدار انسانی با تأکید بر جایگاه استراتژیک ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۱۶۸-۱۶۷، صص ۳۱-۲۰.

۲۷. انسف، اج ایگو و ادوارد، جی، مک دانل (۱۳۷۵)، *استقرار مدیریت استراتژیک*، ترجمه عبدا... زنده، تهران، انتشارات سمت.

۲۸. تافلر، الوین (۱۳۷۴)، *موج سوم*، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، نشر فاخته.

29. Hatch, M. J. [1997] *Organizational theory: Modern Symbolic and Postmodern Perspective*, Oxford, Oxford University Press.

30. *Ibid.*

31. Morecroft, J.D. W., Sterman, J. D. (1994), *Modelling for Learning Organizations*, New York, Oregon Productivity Press.

32. Argyris, C. and Schon, D.A. (1988), *Organizational Learning: A Theory of Action Perspective*, London, Addison - Wesley.

33. Argyris, C. and Schon, D.A. (1996), *Or-*